

مبانی سازه‌انگاره همکاری‌های نوین منطقه‌ای

مه‌دی عابدی*

چکیده

ساختار کلاسیک و سنتی امنیت در خاورمیانه از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون کما بیش بر پایه نگاهی رئالیستی تدوین شده است. جنگ اعراب و اسرائیل، مناقشه بر سر سرزمین‌های اشغالی، جنگ ایران و عراق، جنگ عراق و کویت، نبرد ایالات متحده با طالبان و صدام و بحران‌هایی دیگری از این دست، الگوی منازعه دائم را به منزله بخشی از ساختار امنیت در منطقه تحکیم ساخته است. اما نوشتار حاضر بر این اعتقاد است که ظهور برخی از پدیده‌ها و متغیرهای جدید در خاورمیانه می‌تواند بستری سازه‌انگاره برای ایجاد نوعی چرخش امنیتی در منطقه فرض شود. بر این اساس؛ حضور نیروهای آمریکائی در عراق و افغانستان و به تبع آن ناخرسندی دول منطقه از ایده خاورمیانه بزرگ از یک سو و تقویت یافتن امواج جدید بنیادگرایی از سوی دیگر، ضمن برجسته‌تر کردن دوباره نقش دولت-ملت‌ها در منطقه، دکترین‌های امنیتی بر پایه‌ی نهادگرایی، همگرایی و سازه‌انگاری را جایگزین دکترین‌های پیشین مبتنی بر موازنه وحشت و نئورئالیسم ساخته است. در پرتو چنین تحولی، به‌رغم شکاف‌های ایدئولوژیک، سیاسی، تاریخی و قومی، با برجسته‌تر شدن دوباره نقش دولت-ملت به مثابه اصلی‌ترین بازیگر، مقدمات شکل‌گیری همگرایی‌های نوین منطقه‌ای بر مبنای رهیافت سازه‌انگاره در حال تکوین است.

کلید واژه‌ها:

سازه‌انگاری، خاورمیانه، رئالیسم، دولت-ملت، هم‌گرایی، امنیت دسته جمعی.

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اندیشک

مقدمه

«لویاتان» هابز در بیانی تمثیلی، سخن از ضرورت وجود نیرویی مهارکننده است که از قضاء مصنوع بشر بوده و به گونه‌ای محصول نوعی قرارداد اجتماعی است. این نیروی مهارکننده یا همان، دولت، از دیدگاه هابز، لازمه خروج از وضع طبیعی^۱ به سوی وضع بشری^۲ است (جونز، ۱۳۷۶: ۷۴۸-۷۴۵).

دولت‌ها، قرن‌ها، بلکه هزاره‌ها پیش از لویاتان هابز وجود داشته‌اند. در حقیقت هابز برای مفهومی موجود به نام دولت نظریه‌ای جدید بنا می‌کند یا در واقع؛ بر اندامی موجود، جامه‌ای نو می‌بافد اما آیا لویاتان هابز محدود به حیطه حکمرانی دولت‌هاست یا در نظام بین‌الملل نیز می‌توان به وجود عنصری مهارکننده از گونه دولت هابزی باور داشت؟ چه رئالیست‌ها، چه ایدئالیست‌ها و چه سایر مکاتب و دیدگاه‌های موجود در نظریه‌های روابط بین‌الملل آشکارا وجود چنین لویاتانی را منکر بوده‌اند. با این وجود جای این پرسش باقی است که چگونه می‌توان در فقدان چنین موجودیتی (دولت) در سطح نظام جهانی، وجود نظم و صلح و توافق را تضمین کرد؟ پاسخ مایوس‌کننده آن است که تضمینی وجود ندارد. بسیاری تنش‌ها، جنگ‌ها، تعارضات و کشمکش‌های جهانی در واقع بازگوکننده فقدان چنین نیرویی در نظام بین‌الملل است. در حقیقت نظام بین‌الملل به تعبیر هابز، همچنان در وضع طبیعی است و بی‌گمان تا رسیدن به وضع بشری - یعنی عرصه‌ای آرام‌تر و امکانی بیشتر برای صلح فاصله دارد. اما این واقعیت تلخ نظریه‌پردازان را برای ارائه مفاهیم و پیشنهادهایی به منظور دستیابی به حداقل نظم و صلح بین‌المللی ناامید نساخته است. اگر ناامیدی برای رسیدن به لویاتانی جهانی بخشی از واقعیت ساختار بین‌المللی است، در عوض ترس نیز گزینه‌ای مشترک در تمام دولت‌هاست. اگر بتوان فرض کرد که دولت‌ها در حضور ترس‌های متقابل، به اقدامات جنون‌آمیز دست نمی‌زنند و اگر منشاء آفریدن ترس، نیرو یا قدرت پشتیبانی‌کننده دولت‌های دیگر باشد، می‌توان در فرض برابری قدرت‌ها، ترس‌های برابری را فرض کرد و با فرض توازن این ترس‌ها، به طور مکانیکی از وجود صلح و امنیت جهانی پاسداری کرد. واضح است که پیش فرض چنین پنداری آن است که اساساً دولت‌ها را بازیگران عاقل و یکپارچه‌ای در نظر آوریم که صرف نظر از نوع حکومت یا ساختار اقتصادی، به پی‌گیری اهداف الزاماً مشابهی از منافع ملی مشغولند (راست و استار، ۱۳۸۱: ۳۷). در حالی که این انگاره به ویژه در خصوص بسیاری از دولت‌های ایدئولوژیک به لحاظ تاریخی قابل نقض است. از سویی دیگر هانس مورگنتا که خود در بخشی از سنت

1- State of Nature

2- State of Man

واقع‌گرایی زیست می‌کند اعتقاد دارد که توازن قوا نه یک قانون طبیعی، بلکه به مثابه عملی مکانیکی نقش درمانی موقت را داشته و فاقد خاصیت برای حل بنیادین تعارض دولت‌ها در عرصه نظام بین‌المللی است (Morgenthau, 1963:173).

در تبیینی کمتر مکانیکی و بیشتر انداموار^۱ آیا می‌توان سلسله‌ای از منافع مشترک و ارزش‌های تاریخی و کمابیش همسان را در حفظ نهادهای بین‌المللی موثر دانست؟ رویکرد جامعه بین‌الملل^۲ که میان لیبرالیسم و رئالیسم کلاسیک قرار دارد و به مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل موسوم است در صدد بیان چنین راهکاری برای فهم‌پذیر ساختن نهادهای حافظ امنیت و صلح جهانی است (قوم، ۱۳۸۳: ۶). در حقیقت در این مکتب وجود چیزی شبیه به لویاتان هابز در ابعاد بین‌المللی تا حدی قابل فهم و پذیرش است. چنانچه برخی بر این اعتقادند که وجود فرهنگ سیاسی اروپایی در قرون هجدهم و نوزدهم مانع از آن می‌گردیده تا دولت‌ها بتوانند در محیطی به طور کلی فاقد اقتدار مرکزی منافع خویش را تعقیب نمایند. در حقیقت باور به چیزی به نام جامعه بین‌المللی نیز ریشه در فرایندهای تاریخی دارد که اروپای مابعد و ستفالتیا به جای نهاده است.

فرآیندهایی که مقررات اساسی هم‌زیستی جهانی را دست‌کم در جامعه اروپا الزام‌آور نموده‌اند (همان: ۷). نظریه‌پردازان این مکتب اعم از چارلز میننگ (Manning, 1962)، مارتین وایت (Wight, 1977)، هدلی بول (Bull, 1977)، جیمز مایال (Mayall, 1990)، جان وین سنت (Vincent, 1974) و آلن جیمز (James, 1986) اعتقاد دارند که دولت‌ها از طریق ایجاد فضایی اخلاقی و فرهنگی توانایی مقابله با نا امنی جهانی را دارند. براساس این تحلیل، نهادهای جامعه بین‌المللی امکان هم‌زیستی میان دولت‌های مستقل را فراهم خواهند کرد و قادر به مدیریت هم‌زمان گرایش‌های موازی و حتی متعارض در نظام بین‌الملل خواهند بود. با این وجود، خوش‌بینی‌های پس از جنگ سرد که به دنبال فروپاشی نظام دوقطبی امکان شکل‌گیری جامعه بین‌المللی را فراهم آورده بود، در اثر تشدید روند جهانی شدن و کمرنگ شدن نقش ممتاز دولت‌ها در عرصه جهانی رو به افول نهاد (قوم، ۱۳۸۲). اما حال نظریه‌پردازان این مکتب را از ارائه تلاش مجدد برای تبیین دیدگاه خود نا امید نساخت. مکتب انگلیسی یا جامعه بین‌الملل که عناصری از نظریه‌سازگاری^۳ را با خود همراه دارد می‌کوشد تا در تبیینی دیگر، گرایش به سازگاری و پایداری را در ادبیات خود وارد نماید. براساس این نظریه،

1- Organic

2- International Society

3- The Consistency Theory

مبانی سازه انکارانه همکاری‌های نوین منطقه‌ای

واقعیات را براساس تأثیرشان بر نظم درونی نظام بین‌الملل که به تعبیرایشان نظم استراتژیک است می‌توان به مثبت، منفی و خنثی تقسیم نمود (فرانکل، ۱۳۷۱: ۱۰۷). از این رو واقعیات نظام بین‌الملل را به نسبت تأثیر مثبت آن‌ها بر شکل‌گیری امنیت و صلح جهانی بر می‌گزینیم و نه بر اساس خاصیت درونی و نفس‌الامری آن‌ها.

ریشه داشتن مکتب انگلیسی در سنت خردگرایی^۱ موجب می‌شود تا این مکتب برای دسترسی به نظم عقلانی امید بیشتری داشته باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۶۷). براساس تقسیم‌بندی مارتین وایت که بر وجود سنت نظری در روابط بین‌الملل اعم از واقع‌گرایی، انقلابی‌گرایی و خردگرایی باور دارد (همان). با اتخاذ سنت خردگرا که در حد فاصل میان دو سنت انقلابی و واقع‌گرایی قرار گرفته می‌توان تصور کرد که به‌رغم دیدگاه هابز، فقدان دولت جهانی و هم‌زیستی کامل میان دولت‌ها الزاماً محکوم به ایجاد وضعیت جنگی نیست. توسل به سنت خردگرایی می‌تواند حد قابل توجهی از موفقیت در تعدیل ترتیبات اجتماعی و سیاسی در نظام بین‌المللی را حاصل آورد (Jackson, 1997: 114). و واقعیات بین‌المللی را الزاماً موجد تنش و تعارض فرض نگیرد.

اما حقیقت جامعه بین‌المللی ناامیدکننده‌تر از چنین پیش‌آگهی‌هایی به نظر می‌رسد. علی‌الظاهر سنت خردگرایی حتی در صورت قبول آن، تنها توانسته است در بخش‌هایی از تاریخ معاصر، همکاری جمعی در اروپا را تبیین کند. اگرچه، همین همکاری جمعی را نیز می‌توان محصول وجود ساختارهای همکاری فرض کرد. چنین تعارض‌های نظری - معرفت‌شناختی و پاره‌ای از کاستی‌های دیگر، تاکنون الگوی مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل را الگوئی در خور تامین امنیت در خاورمیانه در نظر نیاورده است. در عوض، نواقعی‌گرایی^۲ را به‌رغم کاستی‌هایش، مبنای نظری مناسب‌تری برای تامین امنیت و تقویت ساختار آن در خاورمیانه مطمح نظر قرار داده است. در نظریه نو واقع‌گرایی نه سرشت منفی و ستیزه‌جوی بشر که ساختار نظام جهانی و چگونگی توزیع قدرت میان بازیگران یک سیستم موضوع اصلی سخن است (سیف‌زاده، ۱۳۸: ۱۶۷). مکتب نواقعی‌گرایی که بر نظریه واقع‌گرایی کلاسیک استوار است، طیف وسیعی از نظریه‌هایی را در بر می‌گیرد که با وجود داشتن اختلاف نظرهایی در جزئیات کوشیده است تا با بازسازی نظریه واقع‌گرایی، آن را با شرایط تازه در روابط بین‌الملل سازگار کنند (شهابی، ۱۳۸۶: ۴۹). آنچه در دیدگاه والتز اهمیت پیدا می‌کند رویکرد سیستمی این نظریه است که بر مبنای آن نه رفتار

1- Rationalism

2- New Realism

بازیگران منفرد، بلکه در نگرشی کل گرایانه^۱ تعامل دولت‌ها با نظام بین‌الملل مورد گفتگو است. ماهیت ساختاری آشفتگی^۲ که بر نظام بین‌المللی حاکم است موجب می‌شود تا دولت‌ها برای باقی ماندن، ناگزیر از تلاش مستمر در راه افزایش قدرت خود باشند (Waltz, 1979:126).

بر این اساس، در راستای فهم پدیده‌هایی که در سطوح جهانی تحلیل شکل می‌گیرند، داشتن نگرشی نظام‌مند^۳ از کلیت این ساختار اجتناب‌ناپذیر است. از سویی دیگر به‌رغم تفاوت‌های رفتاری دولت‌ها و به‌رغم باور خردگرایانه مکتب انگلیسی، دولت‌ها از لحاظ کارکرد و ایفای نقش، تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند. آنچه رفتار متفاوت دولت‌ها در عرصه بین‌المللی را موجه می‌سازد نه تفاوت ماهوی ایشان که تفاوت در میزان بهره‌مندی از قدرت و توانایی آن‌ها در اعمال زور است. بنابراین، بررسی رفتار دولت‌ها تنها از طریق بررسی ساختار و چگونگی توزیع جهانی قدرت امکان‌پذیر خواهد بود. این در حالیست که این توزیع جهانی قدرت غالباً دچار بی‌نظمی و آشفتگی است. از این رو طبیعی است که بی‌نظمی در روابط بین‌المللی مقوله‌ای ساختاری باشد (Ibid: 102). براساس بخشی از رویکردهای واقع‌گرایانه، سرنوشت مشترک می‌تواند انگیزه لازم دولت‌ها برای ایجاد ائتلاف‌های ساختاری باشد. کنشگران هنگامی با سرنوشتی مشترک روبرو می‌شوند که بقاء، شایستگی یا رفاه آن‌ها وابسته به آنچه برای گروه در کل رخ می‌دهد باشد. مفهوم هم‌عرض سرنوشت مشترک بر این اساس وابستگی متقابل^۴ است. با این حال سرنوشت مشترک قادر نیست تا به ایجاد نوعی هویت مشترک جمعی مبادرت ورزد. زیرا آنچه سرنوشت مشترک ممکن است در پی داشته باشد گونه‌ای تأثیر بر رفتار^۵ است، نه هویت^۶ (ونت، ۱۳۸۴: ۵۱۱-۵۱۰).

در پناه تحلیلی نو واقع‌گرایانه هر گونه ایجاد نظم پایدار از جمله تأسیس خاورمیانه‌ای امن که در واقع گونه‌ای هویت بخشی جدید به ساختارهای منطقه‌ای است، نیازمند رفع تعارض‌های ساختاری است. بر این اساس، تغییر رفتار نمی‌تواند به تغییر پایدار هویت ساختاری بیانجامد، مگر آن‌که ترتیبات جدید ساختاری اتخاذ گردد. در ادامه به بسط این مدعا خواهیم پرداخت.

- 1- Holistic
- 2- Anarchy
- 3- Systematic
- 4- Interactive Dependency
- 5- Behavior
- 6- Identity

گفتار اول: خاورمیانه: چرخش نگاه امنیتی (از اسطوره رئالیسم تا رویکرد نهاد گرایانه)

ساختار امنیت در خاورمیانه به نحوی سنتی بر پایه نوعی رئالیسم سیاسی شکل گرفته است که بنیادی‌ترین اصل آن باز دارندگی مبتنی بر توازن وحشت است. اسطوره بازدارندگی اما اکنون از جهاتی در حال زوال است و به تدریج جنبه‌های نا کارآمدی خود را روشن می‌سازد. نخست آنکه خود راهبردهای سیاسی - امنیتی در این منطقه بحران‌زا بوده‌اند (معینی علمداری، ۱۳۸۶: ۶۸). اتخاذ سیاست باز دارندگی موجب شده است تا تعریف دولت‌های منطقه از مفهوم و نیز مصادق امنیت ملی به شدت با برداشتی هابزی از سیاست در هم تنیدگی پیدا کند. در این صورت چرخه معیوبی از باز دارندگی - هراس، هراس - باز دارندگی به‌طور مداوم در حال باز تولید خواهد بود. این چرخه ناتمام به خوبی در مسابقه تسلیحاتی قدرت‌های منطقه بازتاب یافته است. به نحوی که هرگونه ارتقا تسلیحاتی دولت‌های آن بیش از هر چیز برخواسته از نگرانی‌هایی است که همسایگان قدرتمند به وجود می‌آورند، نه تهدیدات برون منطقه‌ای. البته باز دارندگی به ویژه در بعد سلاح‌های هسته‌ای بخشی از واقعیت عمومی نظام جهانی است، اما به نظر می‌رسد که تاکید افراطی دول خاورمیانه بر اسطوره باز دارندگی ریشه در ذهنیتی داشته باشد که این دولت‌ها را در خصوص قدرت بازدارندگی دچار اغراق ساخته است. زیرا به‌رغم پیگیری مجدانه استراتژی بازدارندگی، خاورمیانه همواره یکی از کانون‌های پرتنش و ناامن جهان بوده است.

دوم آنکه بازدارندگی و توازن وحشت عمدتاً راهبردهای مناسب در مقاطع کوتاه زمانی‌اند (عسکری، ۱۳۸۶). به لحاظ روانی، بازدارندگی در درازمدت، خستگی‌آور، گیج‌کننده و تنش‌آفرین است، به لحاظ مادی نیز تداوم آن بسیار پرهزینه و غیر مقرون به صرفه است. اساساً چنین راهبردی در نگاه بلند مدت امنیتی، ناکارآمد بوده است. از سوئی دیگر، بازدارندگی نوعاً ابزاری در رابطه با نقش دولت‌ها در مقوله امنیت است. به عبارتی دیگر، دولت‌ها بر فرض داشتن رفتار عقلانی و با ملاحظه قاعده هزینه - فایده نسبت به راهبرد بازدارندگی واکنش نشان می‌دهند، حال آن‌که در سطوح تحلیل خرد و در سطح بازیگران غیر دولتی، به ویژه در جایی که ملازمه هزینه - فایده بی‌اثر می‌ماند، نمی‌توان حتی به حداقل کارآمدی راهبرد بازدارندگی نیز دل خوش داشت. در مساله فرا رو در خاورمیانه - تروریسم - که در حال حاضر یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های امنیتی است، به هیچ رو در موازنه بازدارندگی جای نمی‌گیرد و اساساً کاربرد استراتژی‌های کلانی چون بازدارندگی در مواجهه با آن از بدیهیات دانش استراتژی نیز به دور است.

به دلایل مذکور و نیز برخی دلایل ساختاری، به نظر می‌رسد که دکترین امنیتی دول خاورمیانه در حال گذار از الگوی نو رئالیستی به برخی الزامات نهاد گرایانه است. جریان نهادگرایی می‌تواند مبنای راهبردی همکاری‌های نوین منطقه‌ای باشد. چرخش از اسطوره بازدارندگی به سوی گونه‌ای سازه‌انگاری منطبق با رویکرد جامعه جهانی، جوانه‌های در حال رویش دارند. در ادامه دلایل ظهور چنین رویکرد امنیتی جدیدی بررسی شده و آثار عینی پیدایش آن در پدیده‌های جدید منطقه‌ای ارزیابی خواهد گردید.

گفتار دوم: خاورمیانه: سازه‌انگاری؟!

برخی از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل رهیافت سازه‌انگاری را بیشتر مناسب جوامعی با نهادگرایی بالا، ساختار دموکراتیک درونی و سابقه تاریخی درازمدت تعامل و همگرایی با سایر کشورها فرض می‌کنند (اریک لین و ارسن، ۱۳۸۲: ۳۸۴-۳۸۱). این در حالیست که منطقه خاورمیانه نوعاً برخوردار از چنین نظم نهادین، سابقه دموکراتیک و ساختار درونی دموکراتیکی نیست. احیای تفکر سازه‌انگارانه در مورد سیاست بین‌الملل با پایان جنگ سرد سرعت یافت. این تحول نظریه‌های مختلف دیگر را خلع سلاح نمود و جریان اصلی نظری در روابط بین‌الملل در تبیین جنگ سرد را نیز با مشکل مواجه کرد (Lebow & Riese: 1995). با این حال اکثر نظریه‌پردازان در روایی کاربرد به منظور تاسیس ساختار امنیتی در خاور میانه تردید داشته‌اند. بر اساس این پندار، روابط میان کشورهای خاورمیانه به الگوی رئالیستی موازنه نیروها نزدیک‌تر است (Spigel and Steven, 2000: 188-189). برای نمونه سیاست‌های جمال عبدالناصر برای رسیدن به برتری در خاورمیانه به شدت از جانب کشورهای چوین اردن و سوریه تضعیف گردید. زیومائوز ضمن تاکید بر سه رویکرد رئالیستی، لیبرالیستی و تجدید نظرخواهانه در روابط میان کشورهای خاورمیانه، فضای بدبینانه سنتی حاکم بر این منطقه را بیشتر متناسب با رویکرد رئالیستی تصور می‌کند (Maoz, 2004). از این‌رو، تعقیب اهداف امنیتی در چارچوبی سازه‌انگارانه محل تردید و تأمل است. در این صورت آیا سخن گفتن از چرخش نگاه امنیتی از اسطوره بازدارندگی به سوی الگوی سازه‌انگارانه مبنای موجهی خواهد داشت؟ با فرض نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل (ونت، ۱۳۸۴) گذار از دکترین رئالیستی به دکترین امنیت نهادگرایانه امکان‌پذیر است. بر اساس این نظریه و با استمداد از تعمیم سطح خرد به کلان، می‌توان مناسبات اجتماعی منجر و منتج به امنیت را در مقیاسی وسیع‌تر، در سطح منطقه‌ای و جهانی نیز موثر و مفید به

مبانی سازه‌انگارانه همکاری‌های نوین منطقه‌ای

فایده دانست. در راستای چنین باوری، امنیت می‌تواند حاصل نگرانی‌ها و تردیدهای مشترک باشد. اگر ساختار فراگیری از ناامنی، اعضای جامعه‌ای را به طور مشترکی هدف گیرد، پاسخ افراد آن جامعه به منبع مشترک ناامنی، به میزان قابل توجهی مشابه و همگن خواهد بود. مبانی امنیت دسته‌جمعی^۱ همین احساس مشترک از منابع مشترک ناامنی است. در نگاهی کلان‌تر، دولت‌های یک منطقه، اگر به میزان وسیع و کما بیش یکسان در معرض تهدیدات مشترک امنیتی قرار گیرند، واکنش مشترک به آن‌ها به منابع ناامنی، بستری سازه‌انگارانه برای همگرایی را فراهم خواهد آورد. به باور این نوشتار؛ منابع مشترک ناامنی برای دولت‌های خاورمیانه یعنی ناخرسندی از ایده خاورمیانه بزرگ، ناخرسندی از طولانی شدن حضور نیروهای ائتلاف در منطقه و چالش افراط‌گرایی، زمینه‌های لازم برای تیمی شدن بازی امنیت را فراهم کرده‌است. در فقدان چنین منابع مشترکی، دول خاورمیانه رأساً اقدام به شناسایی منابع ناامنی نموده‌اند و رأساً در بازی امنیتی خود نقش می‌آفرینند. اکنون انتظار آن می‌رود که الگوی امنیت دسته‌جمعی جانشین انگاره امنیت انفرادی رئالیستی گردد. در ادامه به منابع مشترک و جدید ناامنی منطقه‌ای اشاره خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که چگونه این منابع گسترده ناامنی، الزامات رویکردی سازه‌انگارانه را در ترتیبات امنیتی آینده خاورمیانه رقم می‌زنند.

۱- ناخرسندی از ایده خاورمیانه بزرگ

اساس بخش اعلام نشده ایده خاورمیانه بزرگ، اتخاذ رویکردی هابزی در مقوله امنیت، مبارزه با مخاطرات امنیتی در خاورمیانه، مبارزه با گروه‌های مبارز مسلح مخالف آمریکا، ایجاد تغییر رفتار در دولت‌های مخالف سیاست‌های ایالات متحده و به ویژه مبارزه با جریان‌های رادیکال اسلام‌گرا در منطقه است که با تئوری یا استراتژی «حمله پیشگیرانه» همراه بوده است. (ساجدی، ۱۳۸۶: ۳۹). در کنار این استراتژی رسماً اعلام نشده، معضلات ساختاری دیگری نیز در ایده خاورمیانه بزرگ حضور داشته که موجب نگرانی ایالات متحده بوده است. تولید ناخالص بسیار جزیی کشورهای عرب این منطقه، بیسوادی بالای چهل درصدی اعراب به ویژه زنان عرب، نرخ بالای بیکاری، پائین بودن درآمد برخی کشورهای عربی منطقه، دسترسی ناچیز اعراب به اینترنت، حضور ناچیز زنان در کرسی‌های پارلمان و تقاضای فزاینده جوانان برای مهاجرت به غرب (همان: ۴۰-۳۹). در کنار موارد یاد شده

شکاف‌های اجتماعی قومی - مذهبی، سلطه دولت‌های غیر دموکراتیک و تضاد شدید مبارزان اسلام‌گرا با دولت‌مردان، نگرانی‌های بیشتری را نیز موجب گردیده بود. بررسی مجموعه این واقعیت‌های بعضاً ساختاری در خاورمیانه، نومحافظه‌کاران را به این نتیجه رسانید که شرایط سیاسی - اقتصادی آن منطقه زمینه مهم رشد و توسعه تروریسم است. نومحافظه‌کاران راه حل موجود را نیز در دگرگونی‌های سیاسی، اصلاح ساختار رژیم‌های منطقه و ایجاد رفرم‌های اقتصادی - اجتماعی بزرگ در قالب طرح خاورمیانه بزرگ یافتند. فی‌المثل رئیس جمهور سابق آمریکا جرج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۴ طی یک سخنرانی ابراز کرد:

«تا هنگامی که خاورمیانه منطقه‌ای استبدادی و آکنده از خشم و ناامیدی است، مردان و جنبش‌هایی پدید می‌آورد که امنیت آمریکا و دوستان ما را به خطر می‌اندازند. از این‌رو آمریکا راهبرد ترویج آزادی در خاورمیانه بزرگ را پیگیری خواهد کرد» (میرترابی، ۱۳۸۴: ۹۳).

بدین ترتیب، به‌رغم آن‌که در لحن بنیان‌گذاران و طراحان ایده خاورمیانه بزرگ بر ارزش‌های دموکراتیک تأکید می‌کرد، عملاً بخش‌های اعلام نشده آن، یعنی دستکاری در ژئواستراتژی و ژئوپلتیک منطقه از طریق جنگ‌های پیشگیرانه و تغییر رژیم^۱ عراق و افغانستان در دستور کار کاخ سفید قرار گرفت. این در حالی است که آمریکا به عنوان هدف اول تروریست‌ها در نظر گرفته شده است. در داخل مرزهای ایالات متحده چنین پدیده‌ای بیشتر با تکیه بر ویژگی‌ها و خصوصیات آمریکا نظیر اصول و ارزش‌های حاکم بر آن، قدرت ثروت و تلاش‌های بین‌المللی آن برای حفظ صلح، دموکراسی و امنیت تفسیر می‌گردد، حال آن‌که استمرار سیاست‌های مداخله‌جویانه و میلیتاریستی ایالات متحده در خاورمیانه رابطه مستقیمی با تشدید عملیات تروریستی علیه منافع آمریکا در داخل و خارج از آن کشور داشته است (هرسیچ، ۱۳۸۰: ۱۷). در این خصوص آنچه جلب نظر می‌کند تلاش ایالات متحده در راستای ایجاد تغییر رفتار در منطقه به نفع منافع خود است حال آن‌که تروریسم مورد ادعای ایالات متحده پدیده‌ای ساختاری است. چالش بزرگ آمریکا آن است که در ایده خاورمیانه بزرگ رابطه بین آن تغییر رفتار و آن تغییر ساختار مشخص نیست. از این‌رو، ایجاد خاورمیانه بزرگ براساس نظامی دستوری و نه خودجوش، مورد اهتمام بوده است. این نظم دستوری به شدت از سوی دولت‌های خاورمیانه مورد انکار و تردید قرار گرفت. حسنی مبارک آن را به دلیل برخاسته نبودن از

مبانی سازه‌انگارانه همکاری‌های نوین منطقه‌ای

مشورت و مشارکت با بازیگران منطقه‌ای محکوم به شکست دانست (حسینی گلی، ۱۳۸۴: ۱۸۵-۱۸۲). عربستان آن را اهانتی دانست که معنایش عدم اطلاع دولت‌های منطقه از مسایل و مصالح خود بود و می‌توانست حمل بر ناتوانی این کشورها در حل مشکلات خود به شمار آید دولت سوریه نیز به شدت موضعگیری کرده و این طرح را تلاش ایالات متحده برای پاره پاره کردن کشورهای عربی دانست. سوریه آمریکا را متهم به زنده کردن استعمار دیرین در خاورمیانه نمود و این طرح را صرفاً در راستای مشروع نمودن حضور اسرائیل فرض کرد (میرترابی، ۱۳۸۴: ۱۱۵). اردن، کویت، و بحرین نیز طرح خاورمیانه بزرگ را مبتنی بر اصلاحاتی تحمیلی، و مردود تلقی نمودند (الشرق الاوسط، ۱۳۸۳/۹/۲۲). موضعگیری دولت‌های خاورمیانه قابل درک بود. خاورمیانه بزرگ هر چند به صورت ایده‌ای اصلاح‌خواهانه و با شعارهای کمتر مورد مناقشه- مانند دموکراسی و توسعه- پیشنهاد گردید، اما در بطن خود با ساختار کلاسیک حاکمیت در اکثر کشورهای منطقه ناسازگار بود. تاکید بیش از حد در خاورمیانه بر دموکراسی، کنایه تلخی نسبت به ساختار حکومت‌های منطقه تلقی گردید. در این صورت رژیم‌های نوعا اقتدارگرای خاورمیانه از یک‌سو خود را در معرض گسست‌های اجتماعی و فرهنگی ناشی از اجرای این طرح دیدند و از سوی دیگر در دراز مدت، بخشی از موجودیت سیاسی خود را در مخاطره یافتند. تغییر رژیم سیاسی طالبان و صدام حسین اشاره‌ای بود که ایده خاورمیانه بزرگ صرفاً به اصلاحات متکی بر بخش‌نامه و توصیه بسنده نخواهد کرد، بلکه در صورت لزوم، ابزار نظامی را نیز مد نظر قرار خواهد داد. از این‌رو، ایده خاورمیانه بزرگ به تدریج و به‌رغم اتحاد راهبردی بسیاری از دول منطقه با ایالات متحده آمریکا، به معضل امنیتی دراز مدت منطقه‌ای مبدل گردید. به باور ما، برداشت مشترک از مخاطرات امنیتی ناشی از دستکاری ایالات متحده در خاورمیانه، به درونمایه مشترکی برای گرایش به گونه‌ای امنیت دسته جمعی مبدل شد. مخاطره امنیتی محافظه‌کارانه دولت‌های خاورمیانه در مقابل نو محافظه‌کاران، نظم امنیتی جدیدی را رقم زده است که در آن دکترین‌های بازی انفرادی ناکار آمد بوده، امنیت را به بازی فراگیر جمعی منطقه‌ای مبدل ساخته است. بدیهی است که چنین درک مشترکی از منابع ناامنی را می‌توان از پایه‌های پیدایش الگوی سازه‌انگارانه در تحولات جدید خاورمیانه فرض گرفت.

۲- ناخرسندی از حضور دائمی نیروهای ائتلاف:

استدلالی کما بیش مشابه در این جا نیز می‌تواند توضیح دهنده دلایل ناخرسندی دول منطقه از تداوم اشغال عراق و افغانستان توسط نیروهای ائتلاف باشد. هر چند که این دولت‌ها اساساً حتی از آغاز شدن چنین جنگی نیز ناخشنود بودند. دلایل دولت‌های خاورمیانه برای ناخرسندی از اشغال عراق و افغانستان متعدد، متنوع و گاه متعارض است اما پیامدهای این ناخرسندی تا حد شگفت‌آوری مشابه بوده است. دولت‌های عربی اشغال عراق را لطمه‌ای حیثیتی به غرور عربی خود تلقی کرده و بر مبنای چنین برداشتی واکنش نشان دادند. به‌رغم ماهیت غیر قابل دفاع رژیم صدام حسین، اکثر قریب به اتفاق کشورهای عربی از مداخله یک‌جانبه‌گرایانه ایالات متحده در سرنگونی رژیم بعثی عراق گلایه‌مند بودند. از سوی دیگر؛ دستاویز آمریکا برای حمله به عراق - با عنوان جنگ علیه تروریسم - مورد باور دول عربی قرار نگرفت و برای ایشان قانع‌کننده محسوب نیامد. نگرانی از تغییرات ساختار شکنانه امنیتی در نقشه استراتژیک خاورمیانه به ترسی عمیق از تبدیل سناریوی عراق و افغانستان به سرنوشت مشترک کلیه دول خاورمیانه مبدل شد. پارادوکس کشورهای عربی دورانی میان جانبداری دیپلماتیک از نیروهای ائتلاف و هراس از دست دادن مشروعیت سیاسی در ملت‌های جهان اسلام؛ هر روز بحرانی‌تر از روز قبل می‌شد. این دولت‌ها مجبور بودند تا در میان فشار دستگاه دیپلماتیک غرب از یک‌سو، و امواج گسترده اعتراضات افکار عمومی جهان اسلام راه میانه‌ای را برگزینند که گاه یافت شدنی نبود. افکار عمومی جهان اسلام به ویژه زمانی نسبت به اشغال عراق و افغانستان بر افروخته‌تر شد که جرج دبلیو بوش آشکارا چنین مواجهه‌ای را «جنگ صلیبی» دیگرنامید. دولت‌هایی مانند جمهوری اسلامی ایران و سوریه نیز علاوه بر همین ناخرسندی‌های مشترک، به دلیل ساختار سیاسی، ایدئولوژیک و سابقه مواجهه و چالش با ایالات متحده؛ مواضعی به مراتب سرسختانه‌تر در مخالفت با ماجراجویی‌های آمریکا در منطقه نشان دادند.

اگر مساله ورود نیروهای ائتلاف به خاورمیانه فرجامی موفق می‌داشت شاید دامنه ناخشنودی از آن نیز تا بدین میزان گسترده نمی‌بود اما نکته در این جا است که ناکامی‌های متعدد ایالات متحده در ایجاد ثبات و امنیت در عراق و گاه افغانستان، مجال هر گونه دفاع از این کشور را از دولت‌های خاورمیانه سلب کرده و آن‌ها را به عرصه مخالفتی تمام عیار کشانیده است. اکنون دیگر مخالفت با تداوم حضور اشغالگران در منطقه به درونمایه مشترکی برای دولت‌های منطقه، اسلام‌گرایان، جریان‌های ملی‌گرایانه، و حوزه‌های روشن‌فکری در خاورمیانه مبدل گردیده است. به گونه‌ای که گویی دولتها و بخش‌های

مبانی سازه‌انگارانه همکاری‌های نوین منطقه‌ای

غیر دولتی این منطقه تا کنون بر سر هیچ موضوعی تا این اندازه توافق و تفاهم نداشته‌اند. بدین‌سان؛ رفته‌رفته چنین تفاهمی تبدیل به خواسته‌ای عمیقاً مشترک گردیده، دولت‌های منطقه را در نظمی جدید به یکدیگر پیوند می‌دهد. در این پیوند؛ ائتلاف برون منطقه‌ای ایالات متحده با برخی دول خاورمیانه در تضمین امنیت این کشورها مشکوک به نظر آمده و در جستجوی جایگزینی منطقه‌ای بر خواهد آمد. رویکرد سازه‌انگارانه به مقوله امنیت در آن‌جا شکل می‌گیرد که بر عکس واقعگرایی؛ امنیت به لحاظ حوزه‌های مکانی امری متکثر محسوب می‌گردد که در آن برداشت بازیگران از آن جدا از بازیگران در حوزه‌های مکانی دیگر است (قاسمی، ۱۳۷۸: ۲۰). درست به همین دلیل برداشت ایالات متحده از مقوله امنیت نمی‌تواند با برداشت کشورهای منطقه از آن هم‌داستان باشد و از این‌رو؛ این دولت‌ها را در نظمی خودجوش در صف ناخرسندی از تداوم اشغال قرار می‌دهد که این خود می‌تواند به مبنایی قابل قبول برای همگرایی‌های نوین منطقه‌ای مبدل گردد.

۳- ظهور امواج جدید افراط‌گرایی:

مساله افراط‌گرایی در خاورمیانه موضوع جدیدی نیست. در واقع این منطقه به دلیل ساختار به شدت مذهبی خود همواره کانون منازعات مذهبی عمیقی بوده است که توجه تحلیل‌گران سیاسی را به خود جلب نموده است. آنچه در سال‌های اخیر موضوع افراط‌گرایی را در این منطقه ویژگی بخشیده؛ چند تحول متمایز در این خصوص است. نخست آن‌که موضوع بنیادگرایی در سال‌های اخیر به دلیل فقدان ساختار دموکراتیک در نظام‌های سیاسی خاورمیانه از یک‌سو و هم‌داستانی این رژیم‌ها با غرب از سوی دیگر؛ منجر به بروز تضادهایی شدید میان مبارزان اسلام‌گرا با دولتمردان منطقه شده است (روشندل و سیف‌زاده، ۱۳۸۲: ۹۳-۸۹). در سال‌های اخیر چنین شکافی، رفته‌رفته ماهیت دولت-ملت را به مثابه اصلی‌ترین بازیگر مخدوش نموده و بازیگران غیر دولتی از جمله گروه‌های افراط‌گرا را در کانون التفات و توجه قرار داده است. دوم آن‌که هیچ‌گاه تا بدین اندازه تروریسم مبتنی بر بنیادگرایی اسلامی دامنه پیکار خود را گسترش نداده بود و به این میزان برای خود قائل به رسالت جهانی نگردیده بود. امروزه ویژگی عمده تروریسم آن است که از ابعاد داخلی بیرون آمده و جنبه‌های منطقه‌ای و جهانی گرفته است (El-Shall, 2006). در واقع صف آرای جدید افراط‌گرایی دیگر مانند دهه‌های گذشته متمرکز بر تهدیدات معطوف به دولت-ملت نیست، بلکه اکنون ابعاد منطقه‌ای و جهانی یافته است. در نگاهی سازه‌انگارانه؛ تاکید بر وابستگی متقابل پیچیده دولت‌ها بر موضوع امنیت؛

خطرات و عوامل خطرزا از حالت سنتی خارج شده و ویژگی نو یافته است. معمای امنیتی خاورمیانه در قبال افراط‌گرایی مذهبی اکنون به چالشی عمومی مبدل گردیده که مساعی یک دولت منفرد برای مبارزه با آن کافی به نظر نمی‌آید. در اشکال نوین مساله تروریسم تنها اهداف و مقاصد غرب در منطقه مورد هجوم قرار نگرفته است؛ بلکه چالش امروز افراط‌گرایی اصل اقتدار و اساس مفهوم دولت‌های ملی را آماج آسیب قرار داده است. در پرتو چنین تحولی؛ دولت‌های منطقه بازسازی ذهنیت خود از مفهوم امنیت را ضروری یافته‌اند. اکنون به تعبیر برخی از تحلیل‌گران، دوران تروریسم کلاسیک پایان یافته و الگوهای رایج امنیتی از فهم آن دچار ناکارآمدی شده‌اند. در جهان کنونی بیشتر می‌باید از تروریسم جهانی سخن گفت که اساس دنیوی حکومت‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد و در صدد ساختار شکنی از کلیت مفهوم دولت-ملت است (Wieviorka, 2007:92-104). چنین سویه جدیدی از مفهوم تروریسم بی‌شک معمای امنیت جهانی را ابعادی تازه خواهد بخشید. آنچه تحلیل‌گران تروریسم در غرب را به شگفتی واداشته تفاوت ماهیت و عملکرد این نوع تروریسم در جامعه غربی و درون خود جوامع اسلامی است (Kafir, 2007). فی‌المثال اگر ظهور افراط‌گرایی اسلامی در درون جامعه بریتانیا محصول شرایط ویژه ناشی از سیاست‌های منزوی ساختن جامعه مسلمانان بریتانیا در این کشور باشد (Ibid). بی‌شک نمی‌توان این وضعیت را به خواستگاه‌های اخیر امواج تروریسم در درون خود کشورهای اسلامی تسری داد. بر فرض اگر اقدام به حرکت‌های تروریستی در عراق و افغانستان را به مواجهه اسلام رادیکال با غرب و بیگانه حمل کنیم؛ آن‌گاه این منطق کارایی خود را برای فهم رخداد‌های تروریستی در پاکستان، مصر و عربستان سعودی از دست خواهد داد؛ چه آن‌که در این‌گونه کشورها نه تنها حضور مستقیم اشغال‌گران غربی دیده نمی‌شود؛ بلکه گاه دولت‌های این جوامع، دست‌کم در ظواهر امر، در صدد نمایش تقید خود به آموزه‌های اسلامی نیز بر می‌آیند. بنا بر این مساله تروریسم در این جوامع تنها تابعی از مخالفت با غرب‌گرایی دول خاورمیانه نیست بلکه در سال‌های اخیر؛ ابعاد ساختاری‌تری را مد نظر قرار داده است. به نظر می‌رسد که افراط‌گرایی اسلامی با تمامی رویکرد اتوپیایی خود؛ دست‌کم در رهیافت‌های اعمالی‌اش، در صدد امحای کلیت تمدن غربی نباشد. در واقع منطقی‌تر آن است که رهبرانی چون بن‌لادن را آن‌قدر واقع‌گرا فرض کنیم که شعارهای صادره از ناحیه او را تا میزانی در زمره سیاست‌های اعلامی اسلام رادیکال در نظر آوریم. به نظر می‌رسد که اسلام رادیکال در مواجهه خود با جهان غرب بیشتر در صدد کسب امتیاز از غربیان به منظور تعدیل دست‌اندازی‌های فرهنگی، اقتصادی و نظامی آنان در جهان اسلام باشد تا نابودی کامل

مبانی سازه انگارانه همکاری‌های نوین منطقه‌ای

غرب؛ هر چند در سیاست‌های اعلامی خود دست بالاتر را به نمایش گذارد. چنین موضعی در رابطه گروه‌های افراط‌گرا در خاورمیانه نسبت به دولت‌های این منطقه وجود ندارد. در حقیقت نگاه اسلام رادیکال به درون جوامع اسلامی با نگاه آن به بیرون این جوامع تفاوت ماهوی دارد. در حال حاضر افراط‌گرایی اسلامی به جهاتی برای دولت‌های درون منطقه امری چالش برانگیزتر است تا برای غرب. نخست ماهیت اسلامی این جوامع امکان پذیرش پیام اسلام رادیکال را برای افکار عمومی به مراتب شدنی تر می‌سازد تا پذیرش پیام افراط‌گرایان توسط غربیان. دوم ماهیت غیر دموکراتیک بخش اعظم دول منطقه، منجر به ظهور ناخرسندی‌های فراوانی در میان ملت‌های منطقه شده است. تحت شرایطی؛ امکان دارد که این نارضایتی فراگیر، چاره‌ای جز ائتلاف با افراط‌گرایی، به منظور تحقق خواسته‌های خود نداشته باشد. در این صورت دولت‌های منطقه تهدیدی مضاعف را پیش روی خود تجربه خواهند نمود (مغرائویی، ۱۳۸۶: ۵۹-۵۷). و در نهایت آن‌که در حال حاضر براندازی دولت‌های منطقه با توسل به ترکیبی از ناسیونالیسم، اسلام‌خواهی، عدالت طلبی، و امکان محدودی از بسیج سیاسی ملت‌ها به مراتب شدنی تر از امحای تمدن غربی به نظر می‌رسد.

ترکیبی از شرایط و مخاطرات جدید افراط‌گرایی با آسیب‌پذیری‌های نوین دولت‌های خاورمیانه؛ سرنوشت امنیتی مشترکی را برای این دولت‌های منطقه رغم زده است که نتیجه آن تلاش برای اعاده جایگاه دولت-ملت و ایجاد ائتلافی امنیتی برای مقابله با تروریسم خانگی است. در پرتو تحلیلی سازه‌انگارانه، در حال حاضر سازه امنیت در مواجهه با تروریسم، بر ستونهای تلاشی جمعی استوار خواهد بود. گستردگی ژئوپلتیک تروریسم از پاکستان تا آفریقا و نیز همدلی مثال زدنی افراط‌گرایان در سرنگونی اساس دنیوی دولت‌های خاورمیانه، این دولت‌ها را به بروز واکنشی مشابه در همدلی و هم‌داستانی امنیتی وا خواهد داشت. در حال حاضر پیکار با تروریسم ابعادی جهانی گرفته است اما در همین حین نیز بیشترین میزان شکنندگی از تروریسم متوجه خود دولت‌های منطقه است تا جهان غرب. از این رو چنین پیکاری سنگ بنایی برای همگرایی‌های نوین منطقه‌ای فرض شده است چه آن‌که در این پیکار، اساس موجودیت دولت‌های خاورمیانه هدف امواج جدید افراط‌گرایی قرار گرفته است نه بخش‌هایی از سیاست‌های این دولت‌ها. در حال حاضر به نظر می‌رسد که تروریسم خانگی نه تنها مرزبندی‌های شیعی-سنی را برای دولت‌هایی چون عربستان سعودی از اهمیت استراتژیک انداخته، بلکه به زمینه قدرتمندی برای هم پیوندی دول منطقه با محور قرار گرفتن دولت-ملت تبدیل شده است.

نتیجه گیری

در سال‌های اخیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی روزهای دشواری را تجربه کرده است. فشار آمریکا و متحدانش در راستای مواجهه با موضوع هسته‌ای ایران منجر به اتخاذ تلاش‌های بی‌سابقه‌ای برای انزوای جمهوری اسلامی ایران در منطقه گردیده است. مقامات آمریکایی و غربی هر یک در دیدارهای منطقه‌ای خود تمامی مساعی ممکن برای تحت فشار قرار دادن و مهار ایران را به خرج داده‌اند. به ویژه ایالات متحده بارها کوشیده است تا با رهیافتی جنگ سرد مابانه دولت‌های عربی خاورمیانه را به سنگر سد نفوذ و مهار جمهوری اسلامی ایران مبدل سازد. تقریباً اکثر این تلاش‌ها جز اتخاذ مواضع سطحی اعلامی، نوعاً فرجام عملی دیگری نداشته است (Nasr, 2008). به‌رغم تمامی این مساعی؛ تأکید پیاپی کشورهای حاشیه خلیج فارس بر بی‌طرفی مطلق در صورت بروز حمله نظامی آمریکا به ایران، حمایت صریح دول منطقه از حق ایران در داشتن انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای، و ناکامی نسبی ایالات متحده در انزوای منطقه‌ای ایران و سوریه به‌رغم فشارهای شدید سیاسی آمریکا، حاکی از نوعی چرخش نگاه است. تلاش ویژه ایالات متحده در خصوص تحریک مذهبی و امنیتی عربستان سعودی نیز تا حدی نا فرجام مانده است (شجاع، ۱۳۸۶: ۳۷). در این راستا و در اوج منازعه لفظی تهران - واشنگتن، درخواست عادی‌سازی روابط ایران با مصر مورد بررسی قرار می‌گیرد، این درحالیست که آمریکا با کمک به اقتصاد مصر و ساختار دفاعی آن، نقش آن کشور را در منطقه به رسمیت شناخته، می‌کوشد تا در راستای سیاست مهار دوجانبه ایران و سوریه؛ به منظور تضعیف نقش منطقه‌ای ایران و منزوی نمودن جمهوری اسلامی، روابط تهران- قاهره سرد بماند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۶: ۲۹). علاوه بر این‌ها؛ روابط تجاری منطقه‌ای و اتفاق نظر بر سر سقف تولید نفت به‌رغم مساعی غرب، گسترش نهاد گرائی در قالب اجلاس‌های منطقه‌ای نیز علائم دیگری از ظهور و شیوع الگوهای همگرایی در منطقه به شمار می‌آیند. چنین شواهدی بی‌شک؛ بیانگر رخ دادن معجزه سیاسی در خاورمیانه و تبدیل آن به اوتویپای همگرایی نیست؛ بلکه بر اساس آن‌چه در این نوشتار آمد تنها نوید دهنده پیدایش زمینه‌های نوین همگرایی منطقه‌ای است که می‌توانند تقویت شوند، و نیز می‌توانند فرجامی یاس آلود گیرند. این که آیا دول منطقه از چنین زمینه‌هایی برای تاسیس ساختارهای نوین همکاری استقبال خواهند کرد یا نه؛ هم‌چنان پرسشی مفتوح را در پیش رو باقی خواهد نهاد. پرسشی که پاسخ به آن، علاوه بر نیاز به بررسی متغیرهای فرا منطقه‌ای، نیازمند توجه به عزم بازیگران درون- منطقه‌ای در حمایت از ساختارهای جدید همگرایی نیز دارد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۶). «ایران و مصر: از رقابت تا همکاری»، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۳۱-۲۳۲.
- جونز، و.ت (۱۳۷۶). خداوندان اندیشه سیاسی، جلد ۲، ترجمه علی رامین، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- حسینی گلی، سیداسماعیل (۱۳۸۴). اصلاحات در مصر، کتاب خاورمیانه، شماره ۵، تهران: موسسه فرهنگی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- راست، بروس و استار، هاروی (۱۳۸۱). سیاست جهانی محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب، جلد ۲، ترجمه علی امیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- روشندل، جلیل و سیف زاده، سیدحسین (۱۳۸۲). تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ساجدی، امیر (۱۳۸۶). «خاورمیانه بزرگ، فرصت چالش»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و یکم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیرماه.
- سیف زاده، سیدحسین (۱۳۸۳). نظریه پردازی در روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
- شجاع، مرتضی (۱۳۸۶). «رقابت‌های منطقه‌ای ایران و عربستان سعودی و موازنه قوا در خاورمیانه»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و یکم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور.
- شهبایی، روح‌ا. (۱۳۸۶). «نظریه نو واقع‌گرایی و آغاز جنگ سردی دیگر»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و یکم، شمارگان هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت.
- عسکری، محمود (۱۳۸۶). «دکترین جمهوری اسلامی»، ماهنامه اطلاعات راهبردی، سال پنجم، شماره ۵۴، آبان ماه.
- فرانکل، جوزف (۱۳۷۱). نظریه معاصر روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۷). «بررسی مفهوم امنیت در سیاست تازه بین‌الملل»، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال بیست و دوم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۳). «تحلیل سیاست بین‌الملل در چارچوب رویکرد جامعه بین‌المللی»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال ششم، شماره دوازدهم، پاییز و زمستان.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲). جهانی شدن و جهان سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

فصلنامه مطالعات سیاسی

- لین، اریک و ارسن (۱۳۸۲). سیاست و حکومت در اروپای باختری، ترجمه سید جواد امام جمعه زاده، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳). «مبانی فرا نظری مکتب انگلیسی در روابط بین الملل»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال ششم، شماره دوازدهم، پاییز و زمستان.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۰). «طرح نظم امنیتی جدید در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هشتم، شماره ۴، زمستان.
- مغراوثی، عبدالسلام (۱۳۸۶). «سیاست خارجی آمریکا و نوسازی اسلامی»، ترجمه رضا اسلامی و محسن عبداللهی، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال بیست و یکم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور.
- میرترابی، سعید (۱۳۸۴). «آمریکا و راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه»، فصلنامه خاورمیانه، شماره ۱، بهار.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
- هرسیج، حسین (۱۳۸۰). «رابطه عملیات تروریستی و سیاست های مداخله گرایانه منطقه ای آمریکا»، مطالعات منطقه ای، جلد نهم.

ب) منابع انگلیسی

- Bull, H. (1977). *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*. London: Macmillan.
- El-Shall, Maryam (2006). *Salafi Utopia: The Making of the Islamic State*. Cultural Logic, ISSN 1097-3087.
- Jackson, R. (1997). *The Political Theory of International Society*, in K. Booth and S. Smithies, *International Relations Theory Today*. University Park, PA: The Pennsylvania State University Press.
- James, A. (1986). *Sovereign Statehood: The Basic of International Society*. London: Allen and Unwin.
- Kaffir, Isaac (2007). *Islamic Radicalism in Britain*. *Alternatives: Turkish Journal of International Relations*.
- Mayall, J (ed) (1982). *The Community of State: A study in International Political Theory*. London: Allen Unwin.
- Moaz, zeev (2004). *Domestic politics of Regional Security*. in: Moaz, Zeev .Landau, Emily. Malz, Tamara (eds) (2004) *Building Regional Security in the Middle East: International, Regional, and Domestic Influence*, London, Frank Cass.

مبانی سازه انگارانه همکاری‌های نوین منطقه‌ای

- Morgenthau, Hans (1963). *Politics among Nations the Struggle for Power and Peace*, New York.24- Manning. A.W (1962) *the Nature of International Society*, London: Bell.
- Nasr, Valiraza (2008). *The Costs of Containing Iran*, *Foreign Affairs*, January/February.
- Spiegel, Steven (2000). *Regional Security and levels of Analysis Problem*. London: Frank Cass.
- Vincent, J. (1974). *Nonintervention and International order*, Princeton University press. Vol. 6, No. 3 & 4, Fall & Winter.
- Waltz, Kenneth (1979). *Theory of International Politics*. Berkley: University of California.
- Wieviokra, Michel (2007). *From Classical Terrorism to 'Global' Terrorism*, *International Journal of Conflict and Violence*, IJCV: Vol.
- Wight, M. (1977). *System of States*. Leicester: University Press.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.